

حدیث ابلیس



شاعران و نویسندگان بسیاری، حکایاتی از ابلیس ذکر نموده‌اند؛ از جمله «نظامی گنجوی» داستان شیخ نجدی و هبوط آدم و ابلیس را ذکر می‌کند، عطار حکایتی را از ابلیس در مصیبت‌نامه، دیوان و تذکره‌ی خود می‌آورد و سنایی از زبان ابلیس لعین، ایام خوش وصال را در حرم ستر و عفاف ملکوت، یادآور می‌شود.

با او دلم به مهر و مودت پگانه بود
سیمرخ عشق را دل من آشیانه بود
بر در گهم ز جمع فرشته، سپاه بود
عرش مجید جاه مرا آستانه بود

در شاهنامه‌ی فردوسی نیز در چندین مورد، (از جمله داستان ضحاک و دامستان کی‌کاووس) از ابلیس و دیوان سخن رانده می‌شود و دیوان و اهریمنان و کارگزاران آن‌ها را به عنوان «دشمنان ایران و ایرانیان» معرفی می‌نماید و این گونه ذکر می‌شود که هرکس با ایرانیان دشمنی و ستیزه کند، پیرو اهریمن است.

داستان اهریمن یا انسان‌ها در شاهنامه «نمادین» است و فردوسی با ذهن و قواد و روشن خود، حقایقی را در قالب این نمادها و رازها بیان می‌کند. اهریمن در شاهنامه «قهرمان» معرفی می‌شود و در خود بسیاری از رازها را تجلی می‌دهد. او نماد جنگاوری، قهرمانی،

چکیده:
نویسنده در این پژوهش، سعی کرده است شخصیت ابلیس را در ادبیات، به‌خصوص در ادبیات عرفانی، مورد بررسی قرار دهد و هر دو چهره‌ی او (مقدس بودن و بی‌تنبیس بودن وی) را معرفی کند. مقاله را، با حذف مقدمه‌ی مفصل آن که به آفرینش و زندگی ابلیس پرداخته است، می‌خوانید.

آفرینش او از مباحثی است که دامنه‌اش در ادبیات ما وسیع است. شاعران و نویسندگان، با قصه‌ی ابلیس هوس بازی نمی‌کنند، بلکه به انگیزه‌ای شیرین «اعتذار»، «عشق» و «اخلاق ناپسند» وی را با تمام ذوق و جود خود بیان می‌نمایند و بهتر است بگوییم این قصه نیست، نمایشی از هستی و نیستی، خیر و شر و شایست و نشایست است. در ادبیات ما این نمایش به نرمی، آهستگی و شیوایی به تصویر کشیده می‌شود و گاه نیز با تند و پرخاشگری همراه است. گاه مسئله‌ی آدم و حوا و ابلیس در ادبیات یاد می‌شود و عصیان «آدم» مورد نکوهش قرار می‌گیرد زیرا با همین عصیان بود که از اوج افلاک و عرش ایزدی هبوط کرد. در جای دیگر حسادت و عجب ابلیس به صراحت آورده می‌شود. گاه نیز توبه‌ی آکنده از اخلاص و صدق آدم در مقابل طاعات ابلیس شوخیخت نشان داده می‌شود که همین توبه، مایه‌ی کمال او (آدم) می‌گردد.



* **سولماز مظفری**، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و مدرس پیش‌دانشگاهی و دبیرستان زرقان

ابلیس
اعتذار پیر سوگند خورده، اهریمن
طمان ابلیسی

جایگاه ابلیس در ادبیات فارسی
ابلیس (شیطان) در نظم و نثر فارسی، جایگاه گسترده‌ای دارد. موضوع ابلیس و

دشمنی، بدکرداری و زشتی است :
پادشاهی کیومرث و جنگ میان اهریمن و
سیامک :

به گیتی نبودش کسی دشمن
مگر بدکنش ریمن آهرمنا (ص ۵، ج ۱)
سیامک بیامد برهنه تا
بیاویخت با پور آهرمنا (ص ۵، ج ۱)
و یا نبرد طهمورث دیویند و اهریمن :
چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید از او فرّه ایزدی
برفت اهرمن را به افسون بیست
چو بر تیز رو بارگی بر نشست (ص ۷، ج ۱)
و یا در جنگ ساکنان دژبهن، این ساکنان
را اهریمن خوانده است :

به مرزی که آن جا دژ بهمین است
همه ساله پر خاش آهرمن است
(ص ۱۳۹، ج ۱)
در جنگ پهلوانان خسرو پرویز با بهرام
چوبینه :

به دست چپش نامدار ارمنی
ابا جوشن و تیغ ارمنی (ص ۴۸۹، ج ۴)
و مواردی که اهریمن مترادف شیطان آمده
نیز بسیار است؛ به عنوان مثال در رزم رستم و
سهراب، جنگ آن‌ها، جنگ شیطانی خوانده
شده است :

به دل گفتش این رزم آهرمن است
نه این رستخیز از پی یک تن است
(ج ۱، جنگ رستم و سهراب)
کلمه‌ی دیو نیز بسیار در معنی شیطان به کار
رفته است. کلمه‌ی «ابلیس» عیناً در شاهنامه
دیده می‌شود، آن زمان که به صورت جوانی
نیکو به نزد ضحاک می‌آید و با سخنان نغز خود
او را فریب می‌دهد و به کشتن پدر تحریک
می‌نماید :

چنان بد که ابلیس روزی پگاه
بیامد به سان یکی نیک‌خواه
دل مهتر از راه نیکی ببرد
جوان گوش گفتار او را سپرد (ص ۸، ج ۱)
.....

چو ضحاک بشنید، اندیشه کرد
ز خون پدر شد دلش پر ز درد
به ابلیس گفت این سزاوار نیست
دگر گوی کاین از در کار نیست (ص ۸، ج ۱)
اما سرانجام ضحاک از او فریب
می‌خورد و

بیاورد وارونه ابلیس بند
یکی ژرف چاهی به ره بریکند
پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه
به خاشاک پوشید و بستر راه (ص ۸، ج ۱)

و سپس حکایت بوسه زدن بر کتف ضحاک
در زمان پادشاهی وی و گفتن علاج که این همان
بیان هدف اصلی ابلیس است؛ یعنی «از بین
بردن نژاد انسان و گسترش فساد در جهان» .
حکایت دیگر ابلیس در شاهنامه «تحریک
کاووس شاه توسط ابلیس بر ادعای خدایی»
است، که فردوسی با نگرشی زیبا به بیان آن
پرداخته : ابلیس تصمیم می‌گیرد فرآیندی را از
کاووس شاه دور نماید، یکی از غلامان و پیروان
شیطانی خود را در شکارگاه به صورت انسانی
خیرخواه به نزد شاه می‌فرستد تا به او بگوید :
«کار جهان را به آراستگی به انجام رساندی،
اکنون چرخ گردون شایسته‌ی تو است و
کی کاووس مغرور می‌شود و این غرورش سبب
سقوط یکبارگی او می‌گردد» .

در ابیاتی دیگر از شاهنامه، ابلیس جایگاه
خاصی یافته است :

بگفتند با زال و رستم که شاه
به گفتار ابلیس گم کرده راه
همانا شنیدی که کاووس شاه
به فرمان ابلیس گم کرده راه
که تا تو رسیدی به تیر و کمان
نید بر تو ابلیس را این گمان
که ما را بدین جام می‌جای نیست

به می با تو ابلیس را پای نیست (ج اول)
در روایات ملی و حماسی، ابلیس همان
اهریمن بدکنش زرتشتی است که گمراه‌کننده‌ی
آدمیان و پادشاهان است. هم‌اوست که شکوه
و قدرت را از پادشاهی ایرانی گرفت و سپس

ضحاک مار به دوش را راهنمایی کرد و هزار
سال ایرانیان را در رنج و فلاکت انداخت .
علاوه بر فردوسی بزرگان دیگر نیز در
اشعار خود ابلیس را نشان داده‌اند. استادان
عرفان و عشق؛ مانند سنایی، عطار، حافظ،
سعدی، خاقانی و... به مسئله‌ی ابلیس، چه در
عرفان و چه در مذهب، پرداخته‌اند .

شیخ صنعان و ابلیس

این حکایت در منطق‌الطیر عطار ذکر شده
و حافظ در غزلیات خود به آن اشاره نموده است
(شیخ صنعان به صورت «شیخ سمعان» نیز آمده
است) :

شیخ سمعان پیر عهد خویش بود
در کمال از هر چه گویم پیش بود
شیخ بود او در حرم پنجاه سال
با مریدان چارصد صاحب کمال
هم عمل هم علم با هم یار داشت
هم عیان هم کشف هم اسرار داشت
تا این که طبق خوابی که دید به روم رفت .
در روم به سبب تحریکات و وسوس شیطانی،
عاشق دختری ترسا شد. این دختر او را به
کارهای شیطانی از جمله شراب خوردن
واداشت. اما این پیر از عشق او دست
برنداشت. از دین خود برگشت، زنا بر بست
و به خوک چرانی پرداخت، شاید این دختر
ماه‌روی ترسا به او التفاتی کند. شیطان آن چنان
او را تحریک کرده بود که او در این عشق حیران
و مبهوت مانده بود. اما سرانجام به وسیله‌ی
مریدی، انوار الهی در دلش روشن شد و نیروی
خدایی بر نیروی شیطانی غالب گردید و باز به
دین خود بازگشت. دختر ترسا، نیز :

شیخ بر وی عرضه‌ی اسلام داد
غلفی در جمله‌ی یاران فتاد
گفت : شیخا! طاق من گشت طاق
من ندارم هیچ طاق از فراق
این بگفت آن ماه و دست از جان فشانند
نیم‌جانی داشت بر جانان فشانند
(منطق‌الطیر عطار، بخش ۱۸/۷۷)

آموزش زبان
و ادب فارسی
دوره بیستم
شماره ۳
بهار ۱۳۸۶

اشعار زیادی در ادبیات ما راجع به ابلیس و حکایات او مندرج است؛ از جمله: حکایت ابلیس و فرزند او خناس، که ابلیس فرزندش خناس را به حوا می سپارد و آدم از پذیرفتن او ابا می ورزد و چندین مرتبه خناس را نابود می سازد اما ابلیس فرزندش را نجات می دهد و در دفعه ی آخر، آدم خناس را تکه تکه می کند و از او آشی می پزد و خودش و حوا آن را می خورند و ابلیس نیز خوشحال می شود که خناس در دل آن دو جا گرفته است. این حکایت را عطار به زیبایی در «الهی نامه» خود ذکر نموده است.

یا حکایات زیباروی ابلیس که به قول او:
بر انداختم بی غشان از بهشت
کتونم به کین می نگارند زشت
مرا هم چنین نام نیک است لیک
ز علت نگوید بداندیش نیک (بوستان سعدی)
سعدی به زیبایی این گلایه ابلیس را به تصویر کشیده است. قصه ی دیگر، حکایت آدم و تعجبش از کارهای ابلیس شقی و سپس خندیدن به اوست و سرانجام خداوند او را سرزنش نمود و او (آدم) توبه کرد. مولوی به زیبایی و دل نشینی این حکایت را در جلد چهارم مثنوی خود ذکر کرده است.

شاعران معاصر نیز شخصیت ابلیس و کارهای او را در اشعار خود گنجانده اند؛ از جمله استاد شهریار:

به جنت جنگ شیطان بود و آدم
خدا هم عذرشان را خواست از دم
فرود آوردشان در خاک و فرمود:
جهنم با بهشت این جاست توام
اگر صلح و صفا، عالم بهشت است
و گر جنگ و جدل دنیا جهنم
در این صورت چه نایخرد کسانیم
که غمگین می کنیم این عیش خرم
و یا ایرج میرزا که این حکایت را از ابلیس به تصویر کشیده است: یک شب ابلیس با شکلی مهیب به بالین جوانی می رود و از او می خواهد که اگر خواهان آن است که از دست او رها شود از سه چیزی که درخواست می کند،

یکی را انتخاب نماید:

یا آن پدر پیر خودت را بکشتی زار
یا بشکستی از خواهر خود سینه و سر را
یا خود ز می ناب بنوشی دو سه ساغر
تا آن که بیوشم ز هلاک تو نظر را
و سپس جوان نوشیدن شراب را
بر می گزیند و

جامی دو سه می خورد و چو شد خیره ز مستی
هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را
ابلیس در ادبیات منثور سنتی نیز جایگاهی دارد؛ از جمله:

این پیر سوگند خورده...

در کویچه هایی که با قلم صنع الهی به تصویر کشیده شده است، تندیس از عبادت و نفرت را به نظاره می نشینیم. این پدیده ی خلقت، این اعجوبه ای که بر روی صخره ی خوتین نفرت، چشمش را عقاب وار به دنبال شکار به سفره ی زمین می کشد و خدا می داند که از کدام مغاک سیاه، منزجرانه به خیل خوابگردها، چشم دوخته است و چه خوش نگاشته اند که این «پیر» گاه از حسرت روزهای وصال، لب های خود را می گزد و جوی جوی، اشک ندامت فرو می ریزد:

«پیر صوفیان گفت: در بیابان می رفتم
شخصی را دیدم ازشت روی، آب فراوانی در
مقابل او جمع شده بود، آن گونه که از آن آب
گیاهانی روئیده بود! گفتم: تو کیستی؟ گفت:
من ابو مرهم. گفتم: این چه آب است؟ گفت:
اشک چشم من است و این سبزی ها و نبات از
آب چشم من برآمده، گفتم: چرا می گری؟
گفت: «ابکی فی ایام الفراق لایام الوصال»
مهجوران را دندنه ی وصال در ایام فراق، روح
دل باشد، بگذار تا بر خود بگیریم که از من زارتر
به جهان کس نیست» (کشف الاسرار،
ص ۳۲).

گاه ستاره ی پریده رویی را نشانه می گیرد
و تک تک ستارگان دیگر را از بیم به خیمه ی
وحشت می پراند و چهره ی پلید خود را در

معرض چشم خانه ها قرار می دهد و هراس را
در دل همگان جای می دهد. او تکبر و غرور
را بر اریکه ی قدرت می نشاند و با چشمان
هراستاک خود به اعماق کوچک ترین ذره ها
می نگرد و حاضر نیست لحظه ای غرور خود
را ترک کند و به گناه هولناک خود معترف
شود.

این پیر سوگند خورده، گاه بر اریکه ی ناز
می نشیند و نیاز خود را در هو هو ی باد غفلت
و گناه در گوش پند نیوشان می افکند و گاه
اغواگرانه، سکوتی مهلک را در قلم سرنوشت
به رقم می کشد. «چرا سجده نکنی که از دام
برهی؟» سؤالی است که بارها از او پرسیده
شده، او چگونه جواب می دهد، خود بماند.
«سهل عبدالله تستری» گفت: «روزی بر
ابلیس رسیدم، گفتم: «اعوذ بالله منک»
گفت: یا سهل! اگر تو می گویی فریاد از دست
شیطان، من می گویم فریاد از دست رحمان.
گفتم: یا ابلیس چرا سجود نکردی آدم را؟
گفت: یا سهل، بگذار مرا از این سخنان
بیهوده، اگر به حضرت راهی باشد بگوی که
این بیچاره را نمی خواهی، بهانه بر وی چه
نهی؟ یا سهل همین ساعت بر سر خاک آدم
بودم، هزار بار آن جا سجود کردم و خاک تربت
وی بر دیده نهادم، به عاقبت این ندا شنیدم-
«لا تتعب فلاننا نزدیک».

پیش تو چنان روی تباه افتاده است
کز وی همه طاعتی گناه افتاده است
این قصه نه زان روی چو ماه افتاده است
کاین رنگ گلیم ما سیاه افتاده است
(شیطان کیست؟ برگرفته از منهج الصادقین،
ص ۳۴)
او از کدام سمت آمده، خود داستانی جدا
است و از کدام دروازه گذر کرده حکایتی
جداگانه:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد بدین دیر خراب ایام (حافظ)
دام سخت است، مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم (حافظ)

خشت را بگذار این نیکو سرشت
 لیک هم ایمن محسوب از دیو زشت
 (مثنوی مولوی، ص ۶۲۵، ج ۶)

این خودی را خرج کن اندر خدا
 تا نمائی هم چو ابلیسی جدا
 (مثنوی مولوی، ص ۶۵۲، ج ۶)

خاطر من که به هر بطن، دو عیبی زاید
 حیف باشد که به هر فکر شود شیطانی
 (حکیم شفاپی)

حامیان ابلیس

در ادبیات عرفانی، علاوه بر این که به «اغواگری و نیرنگ بازی» شیطان توجه می شود و ویژگی پیروان وی بیان می گردد، بخش های وسیع گسترده ای نیز به «اعتذار» و «شخصیت مثبت» ابلیس تخصیص یافته است. از برخی از این آثار برداشت می شود، آن جا که از «شیطان» صحبت می شود، شخصیت منفی و اغواگری معرفی می گردد، اما آن جا که او را شاه حبش، دربان بارگاه الهی، خازن بهشت، مهتر مهتران، خواجه مهجوران، و... معرفی می کنند، دیدگاه عرفانی، عشق ابلیس، ناز ابلیس، نیاز و تقرب، مقام و جوان مردی ابلیس مورد توجه

قرار می گیرد. گاه حکایات و عباراتی حاکی از همدلی و همدردی با ابلیس که تاج «لعنتی» را بر فرق سر نهاده، بر زبان عرفا جاری شده است.

از قول حسن بصری آورده اند که گفت:
 «ان نور ابلیس من نار العزه» و اگر نور خود را به خلق ظاهر کند، به خدایی پرستیده می شود.
 (عین القضاء، تمهیدات، ۲۱۱). بسیاری از عرفا با او دل سوزی می کنند؛ از جمله بایزید بسطامی به حال او دل می سوزاند و برای او طلب بخشایش می کند. (دایرةالمعارف اسلامی، ۶۰۰) جنید از استدلال او بر این که جز خدای را سجده کردن نارواست، در شگفت می ماند.

«نقل است که گفت: خواستم تا ابلیس را بینم، در مسجد ایستاده بودم، پیری را دیدم که از دور آمد، چون او را دیدم، وحشتی در من پیدا شد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من آرزوی تو، گفتم: ای ملعون! چه چیز تو را از سجده آدم بازداشت؟ گفت: یا جنید! تو را چه صورت بندد که من غیر او را سجده کنم؟ جنید گفت: من متحیر ماندم در سخن او. (تذکره الاولیاء عطار، ۴۲۶)

نوری یکی دیگر از عرفا، با تضرع و زاری بسیار از درد فراق، با او همدردی می کند: «نقل است که نوری با یکی نشسته بود و هر دو زار می گریستند، چون آن کس برفت، نوری روی به یاران کرد و گفت: دانستید این شخص که بود؟ گفتند: نه، گفت: ابلیس بود و حکایت خدمات خود می کرد و افسانه ی روزگار خود می گفت و از درد فراق می نالید و چنین که دیدید می گریست، و من نیز می گریستم.»

(تذکره الاولیاء عطار، ۴۷۰)

شبلی نیز بر حال و وضع ابلیس رشک می برد: «نقل است که چون وفات نزدیک شد، چشمش تیرگی گرفته بود. خاکستر خواست و بر سر کرد و چندان بی قراری در وی پدید آمد که صفت نتوان کرد. گفتند: «این همه اضطراب چیست؟ گفت: از ابلیسم رشک می آید و آتش غیرت جانم می سوزد که من این جا نشسته، او چیزی از آن خود به کس دیگر دهد، «و ان علیک لعنتی الی یوم الدین» آن اضافت لعنت به ابلیس نمی توانم دید، می خواهم که مرا بود که اگر لعنت است نه آخر که از آن اوست؟ و نه در اضافت اوست؟ آن ملعون خود قدر آن چه داند؟» (تذکره الاولیاء عطار، ۶۳۶)

ابوالعباس قصاب یکی دیگر از عرفای بزرگ، ابلیس را «کشته ی خداوند» می خواند: ... و گفت: «ابلیس کشته ی خداوند است، جوان مردی نبود کشته ی خدا خویش را سنگ انداختن و گفت: اگر در قیامت حساب در دست من کند بیند که چه کنم، همه را پیش کنم و ابلیس را مقام سازم.»

(تذکره الاولیاء عطار، ۶۴۳)

«و گاه نیز ابلیس را مرد می خوانند و باز هم ملامت عالم را بر او می دانند. ابوبکر واسطی این گونه بیان می کند: گفت: مرد آن است که معبودی که در پیراهن وی است، قهر کند و جهد در قهر کردن خویش کند نه در لعنت کردن شیطان. ابلیس می گوید علیه لعنته: از چهره ی ما آینه ای ساختند و در پیش تو نهادند و از چهره ی تو آینه ای ساختند و در پیش ما داشتند. مادر تو

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات
 رتال جامع علوم انسانی



نگریم و بر خود می‌گیریم و تو در ما می‌نگری و بر خود می‌خندی. باری راه رفتن از او بیاموز که در راه باطل سر بیفکند و ملامت عالم از او پذیرفت و در راه خود مرد آمد». (تذکرة الاولیاء عطار، ۷۳۷)

اما نخستین کسی که گستاخانه و با بی‌باکی تمام برخلاف عقاید رایج و مشهور به تقدیس ابلیس و تکریم احوال و اعمال او پرداخت «حسین بن منصور حلاج» بود (دایرة المعارف اسلامی) اما بسیاری از متصوفه نیز آرا و بیاناتی مبنی بر عصیان و فریب ابلیس دارند و طرفداری از ابلیس را نقض می‌کنند. در مورد داستان آغازین ابلیس و حکایت آفرینش نیز بحث بسیار زیادی شده است.

در این جا بحث دیگری مطرح می‌شود و آن وجود ابلیس در عرفان است. عرفا بر این باورند که اگر عصیان و شقاوت ابلیس نباشد، طاعت و سعادت شناخته نمی‌شود. اگر ابلیس و گمراهی او نبود، معرفت الهی تحقق پیدا نمی‌کرد و به طور کلی اگر زشتی و ناشایست وجود نداشت، ارزش واقعی خوبی و شایست دانسته نمی‌شود. عین القضاة نیز بر این باور است که: محمد (ص) بی ابلیس نشایستی. طاعت بی عصیان و کفر بی ایمان صورت نستی و هم چنین جمله‌ی اضداد و «بضدها تتبیین

الاشیاء» این بود. ایمان محمد (ص) بی کفر ابلیس نتوانست بودن... سعادت محمد، بی شقاوت ابلیس نبود» (عین القضاة، تمهیدات، ۱۸۷ شماره‌ی ۲۴۵)

اما آن‌چه بیش از همه، مورد توجه عرفا قرار گرفته است «عشق ابلیس به حضرت دوست» است که با ابهت و جلال کامل بیان می‌گردد؛ عشق توأم با غیرت و تعصب وافر:

رشک آیدم از هر که به تو در نگرد

من دشمن آنم که تو را دارد دوست

(رسائل، خواجه عبدالله انصاری، ۳۵۸)

این عشق از آن جهت سوزان بیان می‌گردد که در واقع همراه با رشک و حسد است و این همان است که عرفا درباره‌اش تفسیر می‌نمایند که اگر ابلیس بر آدم سجده نکرد، این سخنان را بیان نموده است:

گر باد صبا بر سر زلفت گذرد

از باد صبا عاشق تو رشک برد

ور هیچ کسی ز خلق در تو نگرد

بر خود دل من جامه‌ی هستی بدرد

(رسائل، ص ۳۵۹)

و شاید همین جاست که تقرب نمی‌جوید و به قول خود وی از خداوند - محبوبش - دور است و این دوری را این می‌داند که:

قدر تو در این دلم بدان جای رسید

کز دیده‌ی خود دریغم آید رخ تو

(رسائل، ص ۳۵۹)

مسئله‌ی دیگر «نومیدی ابلیس از رحمت الهی» است که بسیار بحث برانگیز است. برخی معتقدند این ناامیدی ابلیس موجب شد که از رحمت الهی مأیوس گردد و طلب بخشش نکرد و تنها مهلت خواست اما برخی با عباراتی که بیان می‌کنند، معتقدند که ابلیس هرگز نومید نشد و همواره به سجده و عبادت مشغول است و صبر می‌کند. او باز هم در انتظار «وصال» به سر می‌برد:

در عشق تو خوشدلی ز من بیزار است

رو شاد نشین که غم مرا در کار است

تو کشتن من می‌طلبی این سهل است

من وصل تو می‌جویم و این دشوار است

اما نتیجه‌ی کلی‌ای که از این پژوهش گرفته شد این بود که ابلیس آن است که آدم و حواریا فریفت و مهلت خواست و شیطان و شیاطین پیروان ابلیس اند. ابلیس خود پلیدترین وجود است که نابه‌کارترین بیت شعر را سروده است.

اگر او را شاعر و سراینده‌ی پلیدترین شعرها بخوانیم بی جهت نگفته‌ایم. در راه عشق و سوسه‌ی اهرمن بسی است پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن (حافظ)

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. انجیل شریف (ترجمه‌ی جدید فارسی)، عهد جدید انجمن کتاب مقدس، ج سوم (بی‌جا) ۱۹۸۱ م
۳. انصاری، خواجه عبدالله، رسائل، مقدمه و فهارس محمد سرور مولای، زمستان ۱۳۷۲، طوس، ج اول، ج اول، ج اول، ج اول
۴. برزگر، کریم، شیطان‌شناسی ۱۳۷۷، دارالذخایر، ج اول
۵. بلخی رومی، مولانا جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تصحیح میرخان‌ی (بی‌تا، بی‌جا)
۶. تاریخ الانبیاء، از آدم تا خاتم، کتاب فروشی اسلام، ج اول، ۱۳۶۰
۷. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان غزلیات، از نسخه‌ی محمد قزوینی و قاسم غنی، یاسین ج اول ۱۳۷۱
۸. رجالی تهرانی، جن و شیطان، نوع، ج اول، ۱۳۷۵
۹. زمردیان، احمد، شیطان کیست و آیات شیطانی چیست، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۶
۱۰. سنایی غزنوی، دیوان اشعار به اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه‌ی ابن‌سینا، ج اول، ۱۳۴۱
۱۱. عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، بررسی تصحیح متن و توضیحات دکتر محمد استعلامی، زوار تهران، ج اول، ۱۳۴۶
۱۲. عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت‌نامه به اهتمام دکتر نورانی وصال، کتاب فروشی زوار شاه‌آباد، ج اول، تهران، ۱۳۳۸
۱۳. عطار نیشابوری، فریدالدین، گزیده‌ی منطق‌الطییر، شرح سیروس شمیسا، نشر قطره، ج دوم (بی‌جا) ۱۳۷۴
۱۴. عیوضی، رشید، مظاهر شر تازی، نشریه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز (بی‌تا، بی‌جا)
۱۵. فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، مقدمه و شرح حال از محمدعلی فروغی (ذکاء الملک)، جاویدان، ج اول
۱۶. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن (۳ جلد) دارالکتب اسلامی، تهران، ۱۳۷۵
۱۷. کاشانی، ملافتح‌الله، تفسیر منهج الصادقین، با تصحیح علی‌اکبر غفاری، انتشارات اسلامی (بی‌تا، بی‌جا)
۱۸. مجلسی، ملامحمدباقر، حیوة القلوب، ج تهران، ۱۲۸۴ ه. ق.
۱۹. معین محمد، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، ج هفتم، ج اول، ۱۳۴۴
۲۰. میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده‌الابرار، به اهتمام دکتر علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۸ ه. ش
۲۱. میدی ابوالفضل رشیدالدین، نواخوان بزم مساحب‌سلطان (گزیده‌ی کشف الاسرار)، گزینش از رضا انزایی‌نژاد، علوم نوین و جامی، ج اول، پاییز ۱۳۷۴
۲۲. نقش شیطان در زندگی انسان (بی‌تا، بی‌جا، بی‌تا)
۲۳. وینتر، موریس، فراسوی تناقض (راز شیطان) ترجمه‌ی سید ابوالقاسم پورحسینی، امیرکبیر، ج اول، ۱۳۶۳
۲۴. همدانی، عین‌القضاة، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح عقیق عسیران، کتابخانه‌ی منوچهری، ج پنجم، ۱۳۷۷